

خویش خارا خاتون و پسرش سلطان ابراهیم ساختنهای ساز داد و سید
 رکن الدین را بوزارت برگزید (۱) و چون شاه شجاع در آن ایام سرگرم
 تسخیر آذربایگان بود بیشتر شاه یحیی بحال یافته بود که پایه استقلال خود را
 استقرار دهد بحالا برای سومین بار بر شاه شجاع ثابت شد که هرگز شاه یحیی
 سرفروودنیاردمگر بحیله و ترفند لذا پس از فراغت از کار آذربایگان باز بفر
 سرکوبی وی افتاد و لشکری کافی بیزد فرستاد شاه یحیی قدم جلالت پیش نهاد
 و چون اندک مجادلتی رخ داد شاه یحیی نیز نگ دیگر زده پیغام سپاهیان داد
 که در کار شتاب نکنید تا قاصدی نزد عم تا جدا روم فرستم و مراد از این نسیان
 را باز جویم شاید کمتر خون بیگناهان ریخته شود سپاهیان این سخن را پذیرفته
 بآرامگاه خود رفته فرو خفتند تا پاسخ از شیراز باز آید اما شاه یحیی چون
 ایشانرا اغفال کرد شبانه با سواران خود بر ایشان تاخته شبیخونی زد که تا
 صبح رومی از ایشان باقی نمانده با تلفات بسیار و بفرار نهادند و دار و بود
 خود را برای تار و بود با فندگان یزد بر جا گذاشتند چون این خبر بشاه شجاع
 رسید دو داز نهادش برخاست و بار دیگر لشکر آراست و خودش گام پیش
 نهاده لگام ستمد همت را بدینصوب سست کرده سخت عزم کفر داشت و مصمم
 بود که تار و بود یزد را از هم بگسلاند و دار و بود شیراز را باز ستاند
 مگر آنکه باز هم غدر مؤثر و عذر مقبول افتاده چه گفتیم شاه شجاع گوشتی
 زیر دندان شاه یحیی داشت که نمیتوانست مشتش برده ان زند و استخوانش

۱- مراد سید رکن الدین دوم است که بعد از سید رکن الدین اول تعیینی داشته و از اعزّه
 عالیله رنجه یزد بود. آثار و اینیه چندی هم از او پیاد کار است مانند رکن آباد در د و فرسخی
 مید که دو رشته داشته شور و شیرین شورش خشکیده و شیرینش دایر است و نیز جلال آباد
 مشهور بدزک در سمنان و جمال آباد بزدیک عز آباد و در بنادک سادات باغهای وزیر و در یزد
 حمام مشهور بحمام وزیر و کوی شاه ابوالقاسم و آب انبار وزیر نزد مسجد کوچکی در همانجا
 بنام مسجد وزیر و آسیای وزیر در کوشکنو همه از آثار سید رکن الدین ثانی است و از دودمان
 وی جمعی از سادات موسوی وزیر موجودند از جمله آنهاست سید علی محمد وزیر از واعظ
 درجه اول یزد و در بنادک هم هستند

در هم شکنند: گویند چون موکب شاه شجاع بنزدیکی یزد نزل نمود شاه یحیی حرم خود را که دختر شاه شجاع بود با خواهر خویش که برادر زاده او بود با استقبال فرستاد مختصراً اینکه جمعی زن و بچه از بانو و کنیز و خرد و کلان بنای تاه و زاری و ضجه و بیقراری گذاشته دل شاه عادل را برقت آوردند چند آنکه بی جنک خنک با زگشت برانند و غزل بدرود بخوانند و یزد و شاه یحیی را مطلقاً بخود گذاشت و او بمراد دل رسیده بطور دلخواه در یزد کوس استقلال بکوفت تا هنگامیکه عمش از غم دنیا رسته بجهان دیگر پیوست با دیگر برسمند طغیان نشست و با سلطان مجاهد الدین وارث سلطنت شاه شجاع بمجاهدت و مجادلات در آویخت و از تصادفات حسنه اینکه جمهور اهالی اصفهان بحکومت شاه یحیی تمایل یافته او را بشهر خود خواندند و بر مقرر فرمانداری نشانند و یزد و اصفهان با مضامین آن بحیطه تصرف وی درآمد و چون استعدادش زیاد شد باین پایه قناعت ننموده طمع در تسخیر فارس نمود و لشکری آراسته عمش سلطان با یزید هم بدو پیوست سلطان مجاهد الدین (زین العابدین) را گزیری بر مقام و متهمانده با سپاه خود از شیراز خیمه بیرون زد و با زهم بازار مکیدت رواج گرفت و شاه یحیی و سائل برانگیخت و طرح اصلاح ریخت و چنانچه مینویسند اصفهان بدان چشم داشتند که فدکاری ایشان بادی گرمی و بذل درمی خواهد شد ولی چون نخل بخلش تمومند بود بالعکس عکس نانش را کسی در خواب هم ندیده مردم از او رنجیده و برگردیدند در سال ۸۸۷ بیست هزار پیاده دور قصرش گرفتند چون شب رسید گفتند ما باختیار خود شمارا بدیار خویش خواستیم و اکنون بخود اهییم توقع است سرخویش گیری و راهی که آمده در پیش لاجرم اصفهان را گذاشته یزد برگشت و تا آخر ایام بهمین نقطه قناعت کرد ولی افسوس که یزد هم برایش دوا می نکرده بالاخره او و همه آنها و انجال و منتسبین از آل مظفر بچنگال امیر تیمور در افتادند و با آنکه شاه شجاع پیش بیهم زد و رواندیشی کرده هنگامیکه صیانت جبهانگیری امیر تیمور را شنید در

آخرین ایام خود و وصیت نامه نزد وی فرستاده فرزندانش خویش را با و سپرد
 معیناً امیر تیمور بر آل مظفر ابقاء نکرد و از سال ۷۹۵ تا سال ۷۹۹ تمام
 ایشان را بمرور از دم تیغ بیدریغ گذرانید و همه را منقرض گردانید و
 دوره آل مظفر اگر از زمان امیر مظفر حساب شود که تقریباً مقارن با ولادت
 امیر مبارزالدین باشد تا انقراض اولاد شاه شجاع و شاه یحیی یکصدسال
 تمام است و اگر دوره اقتدار و سلطنت با استقلال ایشان را بگیریم تقریباً
 پنجاهسال است و از آنهمه زرد و خورده و دار و نبرد چیزی که باقی ماند
 فقط ابنیه و آثاری بود که در یزد گذاشتند و مزید بر آبادی این قطعه گشت
 اما مصالای جدید اصل بنای آن از شاه یحیی است که نخست برای
 میدان اسب دوانی و تیراندازی و چوگان بازی ساخته بعد از چندی که
 شورشوانیش فرو نشست آنرا مبدل بعیدگاه نمود و مصالای جدیدش بنا
 در زمان اسکندر بن عمر شیخ روبرخرا بی نهاده بود و اسکندر آنرا تعمیر
 کرده درها بر آن نهاد و اطرافها ساخت و چهار طاقی ظریفی که تا کنون
 بحال استحکام برقرار است در وسط ساخت و نه از عیدین در آنجا برپا
 میشد بعد از آن در عهد شاه عباس میرزا اسحق بیك طبقه پائین آنرا که
 اسحقیه گویند و تا کنون پایدار است بسیارست و دالان و سردر طرف بازار
 را میرك بيك شر بتدارش هی در سال ۸۳۲ کاشی کاری نمود و این عمل
 از اشعاری که در کتیبه کاشی هنوز برقرار است دانسته میشود (از جمله اشعار
 آن کتیبه) دولت عباس شاه یاد که در عهد او میکده ها شد خراب
 معبد ها شد بنا تا آنجا که - گفت با اسحق بيك - یافت مصلي صفا (۸۳۲)
 بعد از مدتی میرزا صدرالجد مدرس مشهور مدرسۀ پائین را تمام کرد و
 موقوفات بسیار بر آن قرار داد و فرزندان و بنیاد مدرس آن مدرسۀ
 شدند توضیحاً عباس شاه نامبرده غیر از شاه عباس صفویست زیرا در ۸۳۲
 هنوز ذکری از صفویه نبوده است ولی این عباس شاه که حدساً در عهد تیمور دین

بوده شناخته شد

مدرسه نصر تیه

از جمله بناهای شاه یحیی مدرسه نصر تیه بوده بمناسبت اینکه لقبش نصره الدین بوده است و مادرش نیز مدرسه بنام خاتونیه ساخت و لی تا تمام ماند زیر آهنوزکاشیهایش زیر دست استادان بود که دست تعدی امیر تیمور در از شده مأموری چند فرستاد و شاه یحیی را با پسرش سلطان جهاگیر و ساپرا نجال و نابیر محمد مظفر گرفته بشهر شهر ضا بر دند و در آنجا حکم قتلشان صادر شد و همه را از دم شمشیر گذرانیده فقط سر شاه یحیی و پسرش را بیزد آورده در مدرسه خودشان دفن کردند اکنون قضیه آل مظفر را بچند فریاد از پند و اندرز سروده طبع خویش خاتمه میدهیم

(پند و اندرز)

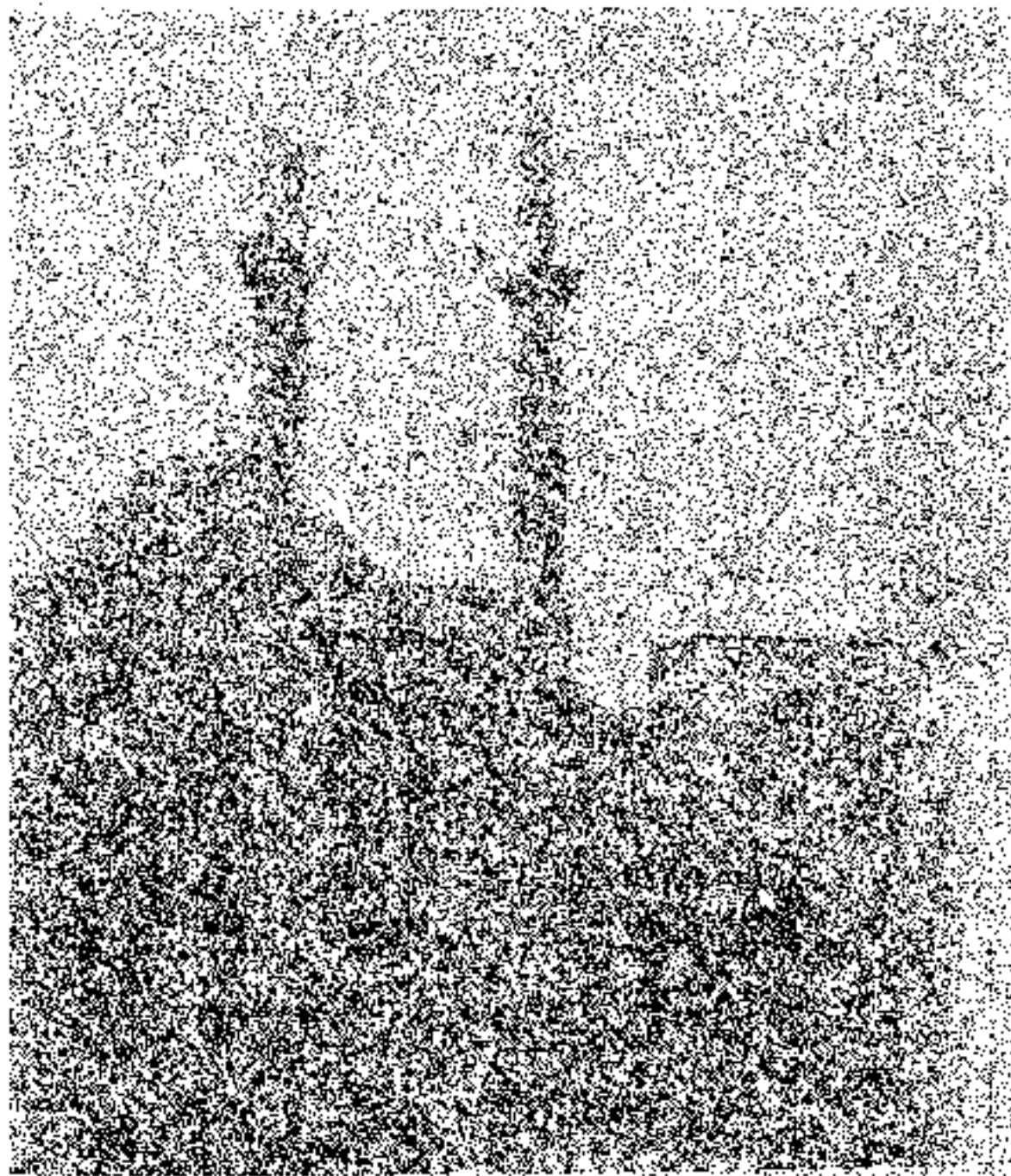
چون بکنظر بدوره دارا کند کسی	دارائی جهان چه تمنا کند کسی
کس را نبینم آنکه نهد خشت روی خشت	گر یاد از عمارت کسری کند کسی
گیرم که باز گاه کی از چرخ در گذشت	کی بار داده تا که در آن جا کند کسی؟
خورشید اگر چه چشم و چراغ زمانه است	یار د کجا که دیده بر آن و ا کند کسی
بیموده گشته راه و بمنزل رسیده است	تا فکر زاد و نوشه و کالا کند کسی
بشنو ز آیتی که گرت عمر رفت رفت	کی روزهای گمشده پیدا کند کسی

آبشاهی

از حومه یزد آبشاهی است وجه تسمیه اش اینست که در یکی از محاصرات شاه شجاع فرمانی از شاه یحیی صادر شد که جویها احداث نموده آبهای تفت و سایر نقاط را در آن اندازند و بخندق وصل کنند که دایماً خندق پر آب و راه شیرازبان بسته باشد آن جویها و زمینها مشهور شد به آبشاهی و بعد اربعایا آنرا آباد نمودند

بقعه امامزاده جعفر

از جمله بقاع مهمه یز دبقعه امامزاده جعفر است و اینک موقع رسیدن است که بر حسب و عدۀ سابق شرح بنای آن در قرن هشتم انجام گرفته بیان شود: قبلاً ذکر شد که مصالائی و جود داشته بنام مصلي عتیق بقعه مهمی که در آن کوی بر قرار و محترم است غیر از بقعه مجهولی که عکس آن دیده شد فقط حرم امامزاده جعفر است که در محله مصلي واقع است و گویند

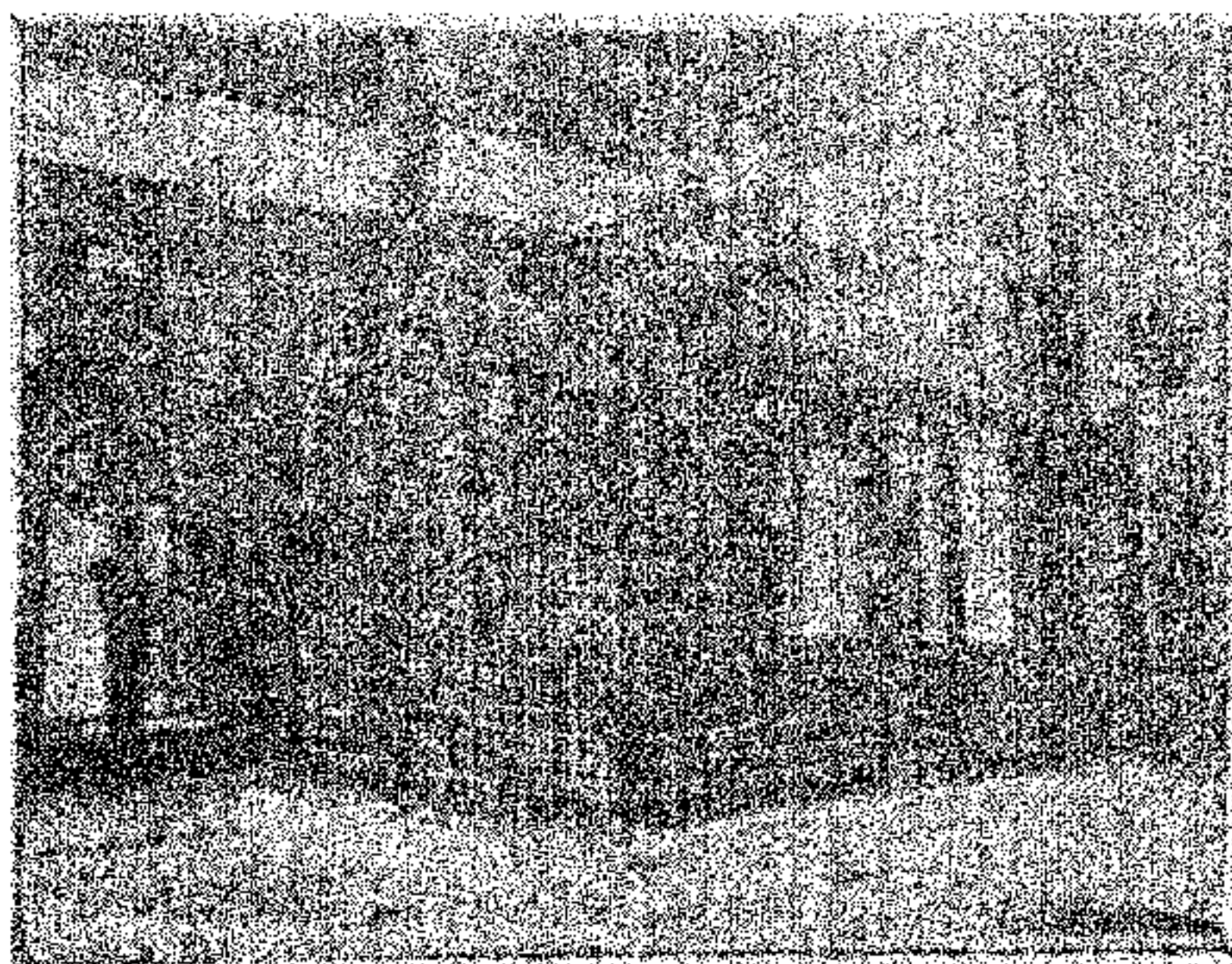


گلدسته و ایوان امامزاده جعفر

مدفن آنحضرت بر اثر وصیت خودش در آنجا قرار یافته نخست بقعه کوچکی بوده که بنای آن در همان ایوان صورت بسته و گویا پیش از وفات امامزاده بوده و سنگ مرمری مشتمل بر حسب و نسب و تاریخ وفات امامزاده بعد از رحلتش تنظیم و ترسیم شده و دیگر توجهی بدان نشده بود تا پس از دو قرن و نیم بلکه سه قرن که خواجها سحاق فرزند خواجها حسن

خوارزمی عن می بر ترمیم و توسعه آن جزم کرد و لایقعه را وسعت داده بزرگ کرد تا نیا سنگ لوحه را مبدل بکاشی تراشیده ساخت و آیه (انها یرید الله لیزه ب عنکم ال رجس اهل البیت الخ) بر آن مزید نمود که تا کنون بر قرار است تا لثا دیواری بدور بقعه کشید: بعد از چندی امیر معین الدین اشرف سباطی مروج بر آن مزار قرار داد و درگاهی وسیع و مجلل باز کرد و شرمه از ترجمه حیات و شرح حال سید را کتیبه کرده با خطی زیبا ترتیب داد و سقاخانه ساخت: در سال ۷۹۸ سید صدر الدین وزیر قطعه زمینی خریده داخل مزار کرد و خودش هم در آنجا مدفون شد و پسرش امیر قطب الدین که از اکابر زمان و کوجه میر قطب بدو منسوب است تعمیراتی کرده مدفون پدر را ترمیم کرد و مضجع اما مزاده را هم تعمیر نمود و صفة بعنوان مسجد بر آن مزید کرد در سال ۸۴۵ که امیر غیاث الدین علی را بتهمت قتل مرتضی سعید بهرات برده بی محاکمه او را کشتند و پس از چند ماه جسدش را بیزد آورده در این بقعه بخاک سپردند و مرثیه که شرف الدین علی انشاد کرده بود بر مرقدش نقش کردند در آن سال خواجه پیر محمد قمی و شیخ الاسلام اعظم از سلسله شیخ دادائی هر یک صومعه ساختند که سمت پائین واقع است در سال ۸۵۴ خواجه احمد فراش زمین پشت بقعه را خریده مدرسه و خانقاهی ساخت: در سال ۸۵۹ خواجه معین الدین علی وزیر مسجد و پابابی در آن مدرسه ساخت و شیخ حاجی پدر شرف الدین نیز آب نیاری بزرگ ساخت اما همه آنها در حادثه سیل خیزی که ذکرش بیاید خراب شد: در سال هشتصد و شصت که سیل حادث شد و بغیر از حرم اما مزاده سایر ابنیه منهدم گشت سال دیگرش مجدد مردم دست بساختن مزار اما مزاده زده تا صد سال طول کشید که مزار و صومعه و مسجد و غیره بحال نخست برگشت و بنائاتی که امروزه بر پاست ابنیه دوم است و اگر چه بصورت اول بر نگشته و خیلی کس کرده ولی اغاب آن بناها تجدید شده فقط کلبه سته های

جلو پیشطاق که در گراور ریش دیده شد نرزه است و از ابتدای عصری و این است که تمام مانده بیست سال است دست بآن زده اند و هنوز تمام نشده است ولی درون حرم را که از قدیم ساخته اند تا کنون پاکیزه و مصفی مانده است



درون حرم اما مزاد جعفر

پسران شیخ داد او خانقاها یزد دواردکان

نیز ا بناهای قرن هشتم خانقاها هائی است که پسران شیخ تقی الدین دادا محمد بر پا کرده اند و آنها هفت خانقاها بوده در یزد، اردکان، میبد، اشکدر، هفتاد در، بندر اباد، مجومرد، که جزئی آثار ری از بعضی باقی است و بیشترش منهدم گشته اغلب معارف آنها از طرف آل مظفر تادیه شده حتی موقوفات بسیاری هم از زن و مرد مظفریان بر آنها قرار داده بودند که خبر درستی از آنها در دست نیست؛ بقول مورخین شیخ را چهار پسر بوده نخست شیخ علی شاه که جانشین پدر شده و روایات افسانه مانند ی راجع بسفر حج او نقل کرده اند که ما را بحال ذکر آن نیست دوم محمود شاه قطب الاولیاء

که بین او و امیر محمد مظفر محاوراتی بوده و ذکرش موجب تطویل است سیم
 ابو بکر شاه است که از او هم قصص و حکایاتی در کتب مذکور است و
 چهارم ایشان محمد شاه آخر بن خلیفه شیخ دادا که طرف ارادت آل مظفر
 بوده و زن و مرد ایشان با و ارادت میورزیده اند و او را متولی اوقاف
 خود قرار داده بودند و بعد از فوت این چهار پسر ولایت از خاندان
 شیخ دادا بدو داده شد شیخ علی بلیمان منتقل شد بین او و شاه شجاع هم سخنانی
 رد و بدل شده و قبر او در قریه بیده خوید یزد است از قرای پشتکوه و مقبره
 بعضی از این مشایخ هم در بندر آباد دبلو ک است و فی الحقیقه انسان در بندر
 آباد مبهوت میشود که بین خانه های ویران و بدریخت دهات این مقبره
 مجلل و مزین که چندین قبر از قبور مشایخ در آنست و با کاشیهای الواح
 مزین است چگونه قرار گرفته؟! از جمله مریدان مجدوب شیخ علی بلیمان
 شیخ حاجی پدر شرف الدین علی یزدی است که ذکرش گذشت و مقبره
 بلیمان که گفتیم در پشتکوه است از بقیه آثارش که باقیست معلوم است که
 خیلی مهم بوده هنوز هم مورد توجه است افسوس که اسباب گرفتگی عکس از
 این مقابر مهمه فراهم نشده امید است هر کس موفق بتکمیل این تاریخ گردد
 نقیصه نامبرده را مرتفع سازد چنانکه عکس دو اما مزاده از هفتاد میبدهم
 که یکی سید محمد نام دارد و آن دیگری بی نام و در بیرون قریه است بدست نیامد
 و مؤلف بر آنست که بقعه بیرون قریه از ابنیه پیش از اسلام است و شاید
 آتشکده هفت آذر همین بوده یا آتشکده دیگر؟

یزد در دوره سلاطین تیموری

چون کشتی آل مظفر بر اثر طوفان جهانگیری امیر تیمور در هم شکست
 یزد در گرداب هرج و مرج افتاد و از هر طرف موج حادثه برخاست و
 تادیر گاه جذر و مد آن حوادث فرو نشست و کسی در کنار راحت و ساحل

فراغت نیار مید چنانکه حادثه طفیان حاجی آبداری خراسانی در آغاز
 و از آن پس قضایای جنگ و ستیز و محاصرات گوناگون که در این شهر
 از طرف شاهزاده بابر و امیرزاده خلیل و شیخ جلال الدین محمد و احمد مغول
 واقع شد یکی از پی دیگری کشتی بز دیان را چهار موجه ساخته هر بهاری که
 آفتاب از برج حمل میدمیدیک انقلاب تا بستانی بر سر داشت و هر خراسانی که
 شمس از برج عقرب میتابید یک آشوب زمستانی در بر
 (نظم)

هیچ صیحه خفته یا خندان نیافت هیچ شام با سرو سامان نیافت
 قحط و غلانیز مزید بلاء و ابتلای اهل اینو لاشده مردم را در عرض پنجماه
 یا شصت سال معرض نکبت و وبال ساخته اینک از تقریر شطری و تحریر سطری
 چند از آن حوادث ناگزیر است اما حادثه حاجی آبداری چنان بود که
 چون اقتدار آل مظفر سپری شد و داروغه یزدامیر تموک قوچین بود در
 موقعیکه سپاهیان امیر تیمور بقچاق میرفتند امیر تموک هم با سواران خود
 از یزد حرکت کرده هنگامیکه خبر و صول سپاه تیموری بدربند بهدشت رسید
 وی نیز بدانصوب توجه نموده بدایشان پیوست و بعداً در محاصره قلمه
 سیرجان با ایشان همدستان شده شرکت نمود و مدت غیبت او از یزد بدرازا
 کشید و بایزدانست که هنوز طرقداران آل مظفر در این بوم و بر زیاد
 بودند و در پی بهانه میگشتند که آبی گل آلود کنند و مخصوصاً ما مورین ترک را
 دوست نمیداشتند وزیر با را طاعتشان نمیرفتند بلکه دانا یان و دلیران ابن
 مرزا زطرزوروش تیموریان عصی بودند این بود که چند روزی امیر تیمور شاه شجاع
 را در شیراز مهلت داده بحکومت او راضی شد و بعد با همه وصیت و پناهندگی
 او متعمداً جوانان آل مظفر را بجان هم انداخت و خود در آن میان نتیجه
 گرفته بیبانه امنیت ملک ناامنی شدید در این اقطار ایجاد کرد بملاحاجی
 آبداری خراسانی از خلال آن احوال خروج نمود هنگامیکه داروغه

در یزد نبود شبانه با هفت تن از بزرگان خود بر ترکان تیموری حمله کرده چند نفر را کشت و بقیه گریخته اموال خود و دولت را بر جانها دند و حاجی متصرف شد کم کم فتنه بالا گرفت و جمعی بحاجی پیوسته بتشکیلات نوین پرداختند (۱) و از آنجا که سلطان محمد پسر ابوسعید طبری از متنفذین بود و در این قضیه هم سرادستی داشت او را بسطانت برگزیدند و نزد يك دو هزار نفر گردا و گرد آمده پادشاهی و پیرا اعلام داشتند و بفرام کردن لشکر و سپاه و تهیه و مسائل مقام و مت و دفاع آماده شدند چون این خبر با صفهان رسید لشکری انبوه بیزد کسب شد حاجی که در فن غافلگیری و شبیخون استاد بود پیشدستی کرده شبانه با عده سوار و پیاده از شهر بیرون تا خت جلا دنی بروزداد و در یکشب سیصد تن از سپاه تیموری را تلف کرده آنانرا چون مور و ملخ متشتت و منتشر ساخت و دو یست نفر از ایشان گرفته بشهر آورد و همه را در ملاء عام طعمه تیغ خون آشام نموده مناره از سرهای خواجه و غلام بپرداخت و زهر چشم غریبی از غریب و بومی گرفت باری سپاه فراری با لشکر بیشهاری از ساخلوهای اردستان و نائین متفق شده ببارد یگر بمحاصره یزد آمدند باز هم حاجی نقشه اغفال و پیشدستی را کشیده موفق شد زیرا همدستان خود را بچند دسته کرده از چهار طرف بیخبر دور سپاه تیموری را گرفت و از کشتن و بستن داد دلی گرفت و سیاست دیرینه را پیشه کرده از سرهای کشتهگان مناره ها در شهر ساخت (۲) و دوست و دشمن را بهراس انداخت و سپاه تیموری گریزان و کفش و کلاه ریزان با صفهان رفته شرح واقعه را باز گفتند و جلا دتهای حاجی آبا دی را با آب و تاب بسیاری گزراش دادند

۱- در تاریخ گزیده متعرض است که مالیات دو ساله یزد جمع شده بود و در خانه مأمورین ترك موجود بود بملاوه چند بارقه اش از حریر و غیره برای بهدعایا سرایمك خانم تهیه شده بود حاجی آبداری همه را تصرف کرد و جاهه های ابریشمین دوزا نیده بر اندام نوکران خود پوشانید و بادام طعم همه را ملازم خود ساخت بلکه جمعی دیگر را نیز بدین دام در انداخت
 ۲- نزد يك سانسیل و جوی هر هر کوی و محله ایست که آنرا کاه منار با قنار کاه منار میگویند

اما حاجی بقتل دشمن اکتفا نکرده با هر کس در یزد کینه داشت تیغ انتقام بجانش گذاشت در يك روز چهار تن از سران یزد را بی سر نمود که از آنها بود میر صدرالدین مرعشی از اکابر شریف النسب و در نتیجه چنان شد که احدی در دل شب نزد عیال خود نام حاجی را بر زبان نمیراند چون خبر یزد و اصفهان بشیر از رسید امیرزاده بیدر محمد عمر شیخ فرزند ارشد امیر تیمور که چندی بود در آن حدود و ثغور بوده اخیراً در شیراز اقامت داشت شیراز و کتاب صبرش از هم گسیخت و کتیبه چند از سپاه شیرازی بهم پیوسته با سواران رکابی خود عزیمت یزد کرد و پیوسته دراز دو گفتگو بود که متوجه شده اغفال نشوند چه فن غافلگیری حاجی را دانسته بودند چون بقت رسیدند حاجی شیوه دیرین را پیش گرفته شبانه بعزم شیخون راه تفت را پیش گرفت غافل از اینکه گفته شده (لمولفه)

نه هر بار ماهی در آری بچنگ بود تا که افقی بکام نهنگ

حاجی از گرد راه نار سیده دچار هجوم لشکر عمر شیخ شد زیرا بیدار کار بودند و منتظر فرصت برای پیکار باری پنجه قهر بجان پیر و آن حاجی آبداری گشودند و در همان شب حاجی را با جمعی از مرکب طغیان پیاده کرده بر خاک هلاک نشانند چون حاجی آبداری کشته شد پیر وانش دست از جنگ کشیده بی درنگ بشهر برگشتند اما پسر ابو سعید طبسی که هوسی بر سر داشت نگذاشت آنان از پانشینند و فتنه بخوابد بلکه عده و عدهئی فراهم کرده لشکر شکست خورد در این منضم ساخته دروازه را بست و قلاع و حصار را متصرف شد و درهای آهنین را بر روی سپاه روئین هشت از پشت بسته در پس در بعزم مقامت نشسته طبعاً عمر شیخ باین آسانی روگردان نشده فتنه بالا گرفت و شهر در محاصره شد و افتاد و این محاصره بود که تا چهار ماه طول کشید و جانها تلف شد چه از جنگ و چه از قحط آذوقه و در مدت محاصره هی مدد بود که از طرف امیر تیمور میر سید پیر محمد جهاگیر بیا ترده هزار و

شاه شاهان با ده هزار سوار سیستان از ما مورین سیرجان و اسکندر
 شیخی و شاه قراوشویخک هر یک با شماری چند از سوار و پیاده بکمک آمده
 بز در اچون نگین انگشتری در میان گرفتند متمر دان هم با جنگالی تیز مصمم
 ستیز بودند و هر روزاتی چند از مردم شهر را بجز و عنف بسنگر کشیده
 فرمان حمله و دفاع میدادند و اشاب مورخین نوشته اند که منظمأ روزی
 دو نوبت جنگ میشد و عمده امری که سبب شکست دروئیان شد تنگی ارزاق
 بود که مدت و جا کار را بکمال سختی رسانید و هر تدبیری ممکن بود دیگر رفت
 ولی از قحطی شهر جلو گیری نشد و مینویسند تا آن یکن صد و بیست دینار شد؛
 (۱) کم کم خوردن گوشت چهار پایان متداول شد و در آخر از گوشت دو پا
 هم نگذاشتند هر روز طنبی لطیف اندام کم میشد و هر شب زنی خوش خرام مفقود
 و بعد استخوانشان در خانه پر خوران بد فرجام پیدا میگشت از این رو
 شیخ تقی الدین (۲) که از عرفا و صحابه بود دید جان ضعیفان در خطر است
 بجنگجویان الحاح نمود که زنان و کودکان بی پناه را بیرون فرستند شب
 جان بدر بردند آشوب طلبان هم پذیرفتند و روزی یکبار شیخ میآمد میبستاد
 دروازه قطریان را که از لشکریان خارجه دورتر بود بازمیکردند و چند
 تن کسودک و زن را بیرون فرستاده شیخ را در حومه خانقاهی بود خاصان
 خود را دستور داده بود که آنرا را بخانقاه برده سه روز طعام دهند و
 بسمت بندر آباد روانه کنند باین قسم جمعی کثیر از زن و بچه نجات یافتند ولی
 در آخر این راه هم بسته شد زیرا سپاه تیموری نزدیک شده و از همه طرف
 راه بسته بودند در ضمن بکندن نقب مشغول بودند و طوری لقبها را کردند
 که در و نیان نفهمیده تا گه آن دیدند سر لشکر پدید شد و شهر بقصر تیموریان

۱ - دینار در اینجا معلوم نیست اگر اصطلاح قدیم باشد صد و بیست توان است

۲ - گویا مراد عمر است از آنست زیرا تقی الدین نخست شیخ دادا در آنوقت زنده

نبود ولی عمر ستادان که او هم باقی تقی الدین باقی و از صلاح بود در حیات بوده

درآمد در شهر رمضان ۷۹۹ بود که ام الفساد ابن واقعہ پسر ابو سعید طیبی از زیر دروازہ کو شکنو شبانہ گریخت و گروہی از ہماہانش نیز کہہ گر دفتنہ انگیزتہ بودند گریختند ولی بیشتر شائبہ بہ بیشتر انتقام دچار شدند و فساد حقیقت پیدا داشت فسادشان خونشان را ہدر ساخت از آن جملہ خبر فرار طیبی را کسی بارد و برد و چند تن از قفایش رفته در دو فرسخی یزد اورا گرفتند و حاجی غواص نامی سرش را بریدہ نو کرش را ہم اسیر کردہ سر و اسیر را نزد عمر شیخ بردہ اجازہ و انعام گرفت و فرمان قتل نو کرش ہم صادر شدہ اورا بارباش و اصل کردند و بالاخرہ جمعی گرفتار شدند و بعضی فرار کردند و اندکی کہہ تقصیرشان کم بود نجات یافتند و مرثدہ این فتح را با میر تیمور دادند و فرمان رسید کہہ داروغہ پیشین امیر تموک قوجین را بر کار گمارند و برای داروغہ و حاجم شہر در یکطرف شہر قلعہ و باروی محکم بسازند کہہ حکام از اینگونہ حملات و خطر ات محفوظ باشند لہذا زمینہای شرقی شہر را گرفتہ بساختن نارین قلعہ پرداختند (۱) و اتمام آن قلعہ در دورہ اسکندر بن عمر شیخ بود سال ۸۰۸ و نیز عمارتی سہ سال پیش از آن تاریخ یعنی در سال ۸۰۵ بنام دارالفتح ساختہ شدہ بود کہہ بانی آن خواجہ غیاث الدین سخمانی بود و سبب ساختن آن بنا این بود کہ خبر فتوحات امیر تیمور در بلدان روم (عثمانی) بیز در سید خواجہ غیاث الدین کہہ وزیر یزد بود بر ای خوش آمد امیر تیمور این بنا را برافراخت و چون خودش صاحب قریچہ ادبی بود اشعار بی سر و دو باکاشی تراشیدہ کتبہ کرد ولی در این زمان نام و نشانی از آن دارالفتح نیست مطلع اشعار خواجہ غیاث اینست

(فرد)

ای سواد در گہت بر روی دولت خال دین

ہذہ جنات عدن فادخلوها خال دین

۱ - قلعہ ایست کہ تا کنون حکومت نغین است و مردم آنرا نارنج قلعہ گویند ولی اخیراً از صورت قلعہ بیرون آمدہ است

بقیه آن هم که شاید همه اشعار با بعضی از آن باشد در کتابهای خطی جفیری و جدید موجود است؛ توضیحاً نارین قلعه نامبرده تا این زمان معمور مانده هر چند از صورت قلعه بیرون آمده ولی عمارت حکومت نشین است و بر قرار است و کلیه ادارات دولتی مانند امنیه و پست و تلگراف و مالیّه جدید همه در اطراف آن است

عمارت جدید مالیّه بزرگ



یزد در دولت میرزا شاهرخ پور تیمور و فرزندان دیگر او

از جمع بین تواریخ استنساخ میشود که پس از محاصره و قحط و غلا و آن همه ابتلا با زرد در دوره میرزا شاهرخ اسکندر بن عمر شیخ بیزد آمده و مفسده دیگری برپا شده صاحب حبیب السیر مینویسد - در آن اوقات که صاحبقران عالی گهر (امیر تیمور) سلطان زین العابدین بن شاه شجاع را از فارس بخواه النهر کوچانید پس از سلطان معتمد بطرف شام گریخت و پس از برهه از زمان با ذریگان رفته مورد نظر مرحمت امیر قرا یوسف گشت و روزی چند با وی نشسته بساط نشاط گذرده شد و بعد از آن با امیر بسطام بدلات قاضی احمد صاعدی و همراهی او عازم اصفهان شد عمر شیخ و ابو سعید

در آنجا بودند و بابت از شهر بیرون آمدند که او را ممانعت از ورود
 نمایند ولی پیش از آنکه جنگ بگریبان هم زنده خبری بعمر شیخ رسید که پسر
 اسکندر در حوالی یزد است برای رفع فتنه دار و غه آنجا که دم از مخالفت زده
 است لهذا امیر فاضل رانز دوی فرستاده او را از قضیه سلطان معتصم آگاه
 کرد و میرزا اسکندر از کار یزد انصراف جسته بطرف اصفهان رهسپار شد
 چون معتصم آن حال را بدید میدان جلادت در نور دید و با استعدادی که
 داشت خود را بر سپاه او زده در آتشگاه اصفهان آتش عدوان بر افروخت
 و عاقبت خودش بشراهه آن سوخت زیرا در حمله نخستین فیر و زنی نصیب معتصم شد
 ولی دولت مستعجل بود و اسکندر بن عمر شیخ پس از عقب نشینی باز جلو رانده
 لشکر یان را دل داد و در آن حمله نکبت روی بسطان معتصم نهاد چه او بزرگ
 جثه بود و همین که خواست اسب خود را از جوی آبی بجهاندنیر ویش کفاف
 نداده از اسب بزیرافتاد و تنی چند از شیراز یان بدو رسیده شیراز
 زندگانش را از هم گسیختند و آخرین یادگار آل مظفر هم با این سوء تصادف
 از مصاف جهان بر داشته شد (له مؤلفه)

آن عقاب بی که در افتاد ز اوج اقبال

هر پرش تیر شود بر تن و هر بال و بال

با ابن ضایعه باز هم امیر صاعد که قاضی احمد صاعدی گفتندش مساعدت
 نکرده میرزا اسکندر را با اصفهان راه نداد و تا دیری دار و گیر ایشان بپائید
 و محاصره اصفهان طول کشید و زیان بسیار بمردم آن دیار رسید که شرح آن
 از وظیفه تاریخ یزد بیرون است همین قدر لازم است ذکر شود که در آن سفر
 میرزا اسکندر بفتح اصفهان نائل نشده دست کشید و بشیراز رفته در عرض راه
 امرائی که از فتح یزد باز آمده بودند او را ملاقات کرده سخن از امور
 یزد در اندند و امیر یوسف خلیل بحکمرانی اینجنانا مزده شده گزارش را
 با میر تیمور نگارش داده ضمناً معاونی برای حکومت یزد طلبیدند و امر تیمور

پور عمر شیخ با یقربا معاون تعیین کرد و همواره کشتی یزد در نلاطم بود تا
زمانیکه فرمانداری این شهر بمعهده امیر چقماق شامی واگذار شد

یزد در حکومت امیر چقماق

بعد از آنکه سالها امور یزد بر محور سردی و خودگذشت ناگهان
سنگی بچقماق خورد و آتشی جستن کرد که دلپای سرداها را گرم نموده سالها
در هوای آن آتش داگرم بودند و آن حکومت امیر چقماق بود که بی نهایت
برای یزد مفید افتاد زیرا جلال الدین امیر چقماق شامی از سر لشکران مهم
تیموری و خود مردی نیک سیرت و با بصیرت و حرمش فاطمه خاتون زنی
خوش نیت و پاک فطرت بود امیر چقماق ما موریتهای مهم انجام داده و نزد
امیر تیمور مقرب بود چون حکومت یزد بر او قرار گرفت در بادی امر با بادی
یزد اقدام نموده طرح بازار و کاروانسرای انداخت و خانقاههای ساخت
و خشنودی مردم را فراهم کرد ولی در این سفر اقامتش زیاد طولانی نشده
احضار شد و باز کار بدست مردمی ما جرا جو افتاد دارو نگان چندی
بیزد آمدند و هر کدام بجای شکر شکایاتی ایجاد کردند آخرین آنها امیر
چهره بود که چهره خوبی نشان نداد و کار خودش هم چهره نگر دو بهره نبرد
تا آنکه در سالهای ۸۱۱ و ۱۲ گلهای مرادینو دیان شکفت و امیر چقماق
با حرمش در یزد فرورنشستند زن و مرد جشن گرفتند و امیر هم با حرمش کمال
مهربانی مبذول داشتند بحالا امیر و حرمش در نظر اهل یزد بسیار محترم بودند
و از استمالت و رافت هم در حق اهالی کوتاهی نمودند و هر يك از زن و
شوهر گوهر سعادت بی بدست آوردند و ابنیه بنا کردند بدینگونه

پاره‌تر بینات در مسجد جمعه

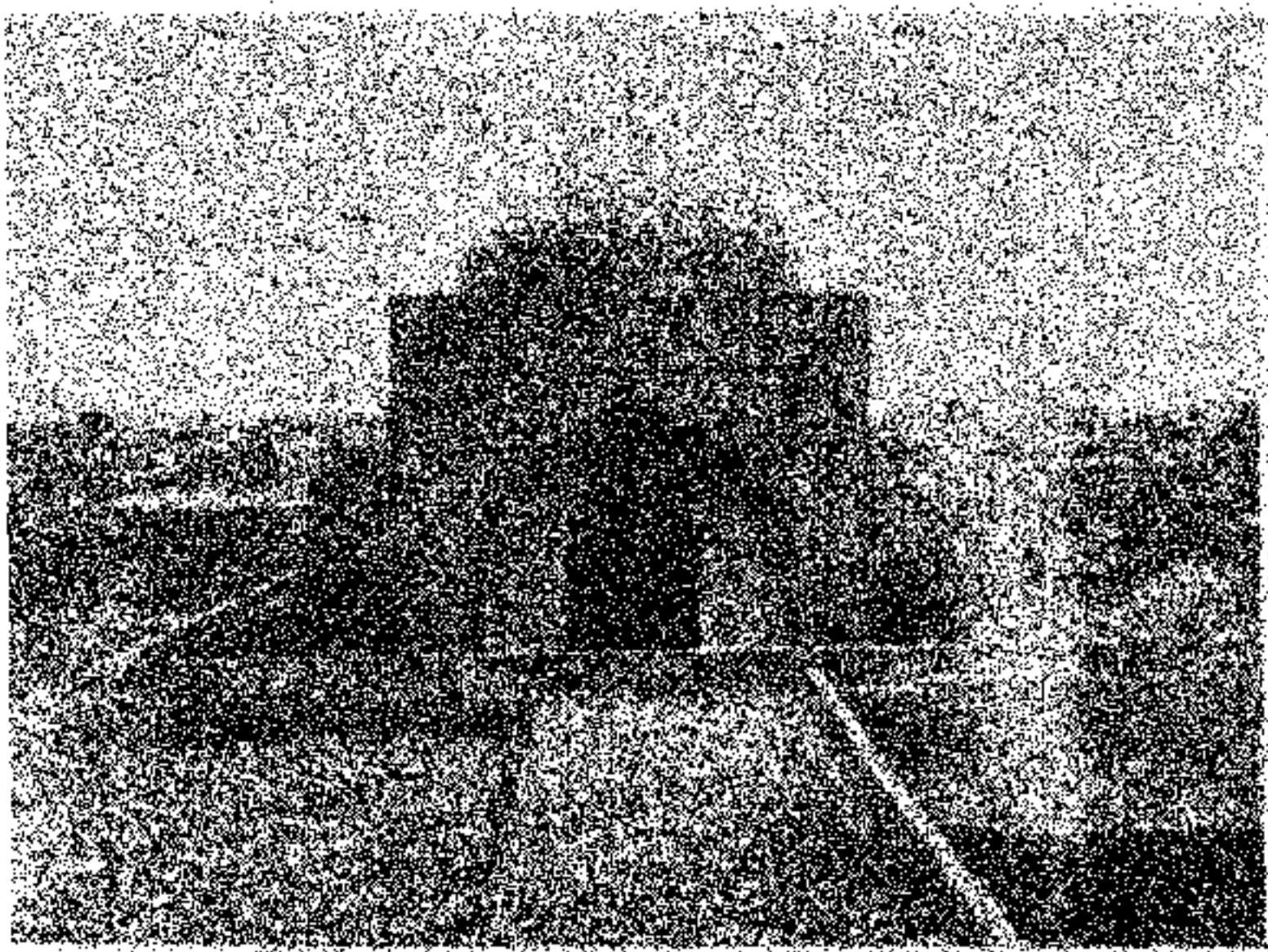
چنانکه در گزارش مسجد جمعه ذکر شده است پاره‌تر بینات مسجد

جمعه متعلق به فاطمه خاتون حرم امیر چقماق است از آن جمله کتیبه پیشطاق که بنام میرزا شاهرخ است و عین عبارات هم را جمع بیانی آن فاطمه خاتون در محل خود ذکر شد و در خود مسجد هم بکمال خوبی نمایان است و در نهایت تازگی و صفا باقی است اما قسمت دیگر سنگ فرش مسجد است یعنی صحن تا بستانی بیرون که قسمت عمده آن بسنگ مرمر فرش است یا دگار فاطمه خاتون است و از نکات مهم تاریخی اینست که دو کتیبه کاشی بنام دوازده امام در مسجد جمعه موجود است که یکی در ۷۷۷ تنظیم شده و دیگری در هشتصد و اندی و مساجد دیگری هم در حد و دیزد وجود دارد که دارای چنین کتیبه است و اهمیت این تاریخ از آن بابت است که در قرن هفتم و هشتم تشیع در ایران رسمیت نداشته اهل اصفهان که قطعاً بمذهب شافعی و حنفی بوده اند با وجود این کتیبه دوازده امام در آن تاریخ برای مساجد یزد خالی از اهمیت نتواند بود و این دلیل است که تشیع اهالی یزد بر بسیاری از بلاد ایران تقدم دارد و شاید علت اخلاص و رزی یزدیان بآل بویه هم همین باشد زیرا در تشیع ایشان هم با آن گزارشاتی که در باره عضدالدوله دایمی نوشته اند شاید تردیدی نباشد در هر صورت کتیبه های دوازده امام که همه مورخ است بتاریخ آن قر و ن یعنی قبل از صفویه در یزد متعدد است که گفتیم دو نقره آن در مسجد جمعه دیده میشود

مسجد امیر چقماق

اما مسجد امیر چقماق که بعد از مسجد جمعه بهتر بن مساجد یزد است در قرن نهم ساخته شده سال اتمام آن بموجب کتیبه که بخط محمد حکیم موجود است و از نکت نویسان اول درجه بوده در سال ۸۴۱ بوده است که تا کنون یا صدوشش نود سال است و اگر تاریخ شروع آن را بگیریم پانصد و سی و شش سال است زیرا مینویسند که امیر چقماق در سفر دوم خود این مسجد را

بنا کرد و بیست سال تمام زیر دست بناء و کاشی ساز و ثبات نویسان ماهر بود و پوشیده ماند که یکی از کتیبه های مسجد جمعه هم بخط محمد حکیم است که در دوره امیر چقماق تنظیم شده و آن سوره فتح است که با سوره سجده که در مسجد امیر چقماق است بیک خط تنظیم شده مگر اینکه مسجد جمعه کتیبه های متعدد دارد و چندین خوشنویس و صنعتگر ماهر در آن کار

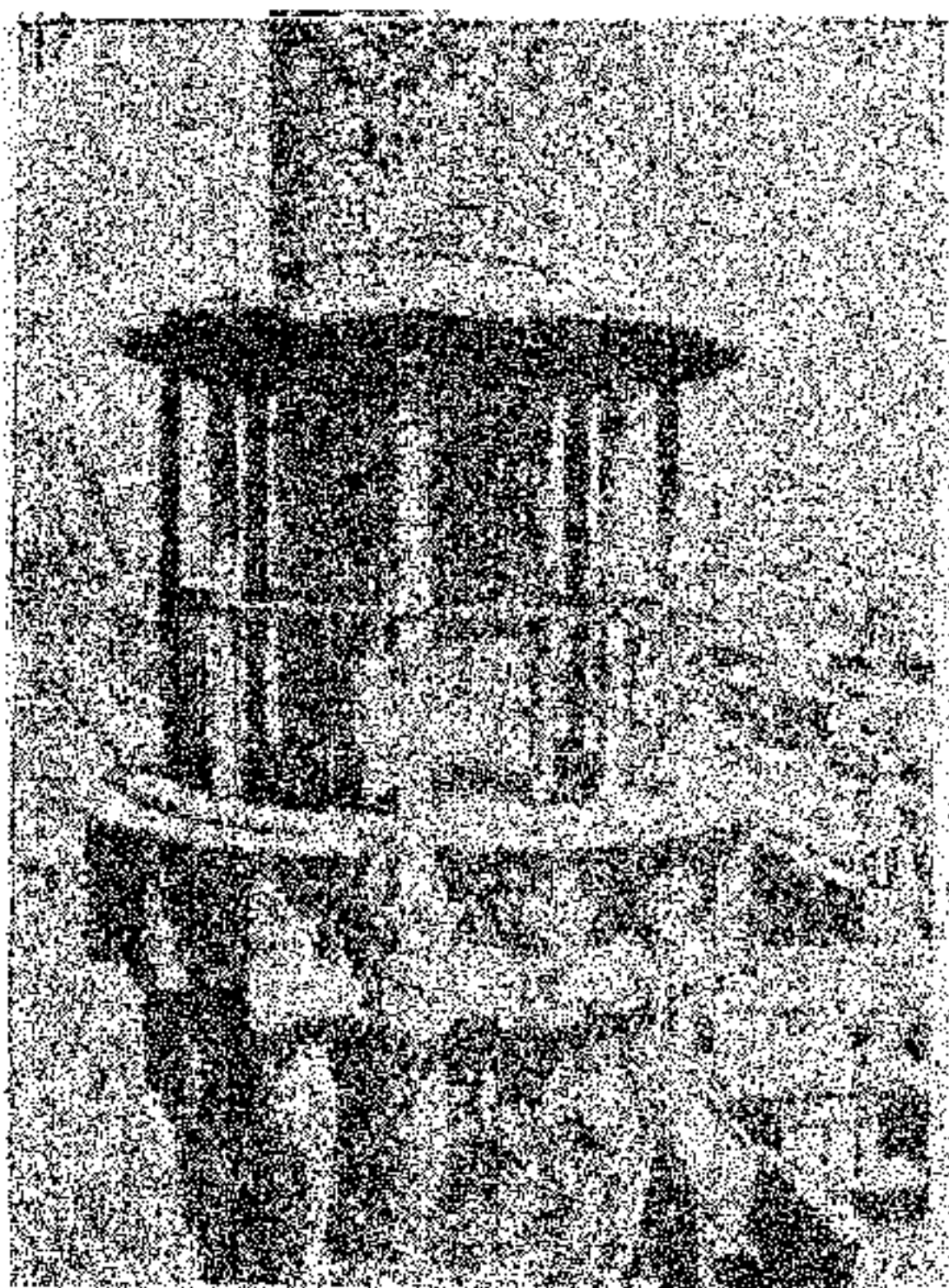


دورنمای مسجد امیر چقماق یزد

کرده اند و در مدت دو قرن هر کس بیزد آمده و قدرتی داشته چیزی بر مسجد جمعه افزوده و ولی مسجد امیر چقماق تماشاگر کار یک خوشنویس و اقدام شخص امیر بوده و کسی در آن شرکت نکرده است چنانکه بعضی کتیبه های مسجد جمعه را هزار اسب معررف نوشته و بمباشرت امیر زاده عمر شیخ نصب شده و قسمتی از آنرا شاه نظام کرمانی تمام کرده و کتیبه خط محمد حکیم آخرین کتیبه مسجد جمعه است که با کتیبه مسجد امیر چقماق در یکسال انجام شده

اما ابنیه امیر چقماق منحصر بهمین مسجد نبوده بازار و دکان و مسجد و بقعه و کاروانسرا و حمام و آسیاب و چاه آب و خانقاه بقدری از امیر و

حرمش در یزد و اطراف آن زیاد بوده که گوئی در همه عمر این زن و شوهر کاری جز ساختن نداشته اند علاوه از همه آنها امیر چقماق يك کاخ و کوشك رفیعی در یزد ساخت فقط برای دعوت و ضیافت ملکه صفوة الدین بیگه سلطان دختر بایسنقر نوۀ امیر تیمور و آن در جنب دیوانخانه دولتی بوده و باغ و سا با طی داگشا بر آن مزیدنموده و بالاخره بشرحی که بیايد آن ملکه محترمۀ را که مهد علیا لقب داشت جلب یزد نمود و گویند قسمتی از مخارج مسجد و بناهای امیر از موقوفات رشیدی بوده یعنی رشیدالدین وزیر که ذکرش گذشت



قفسه منار میدان میرچقماق که شرحش در صفحۀ آتی است

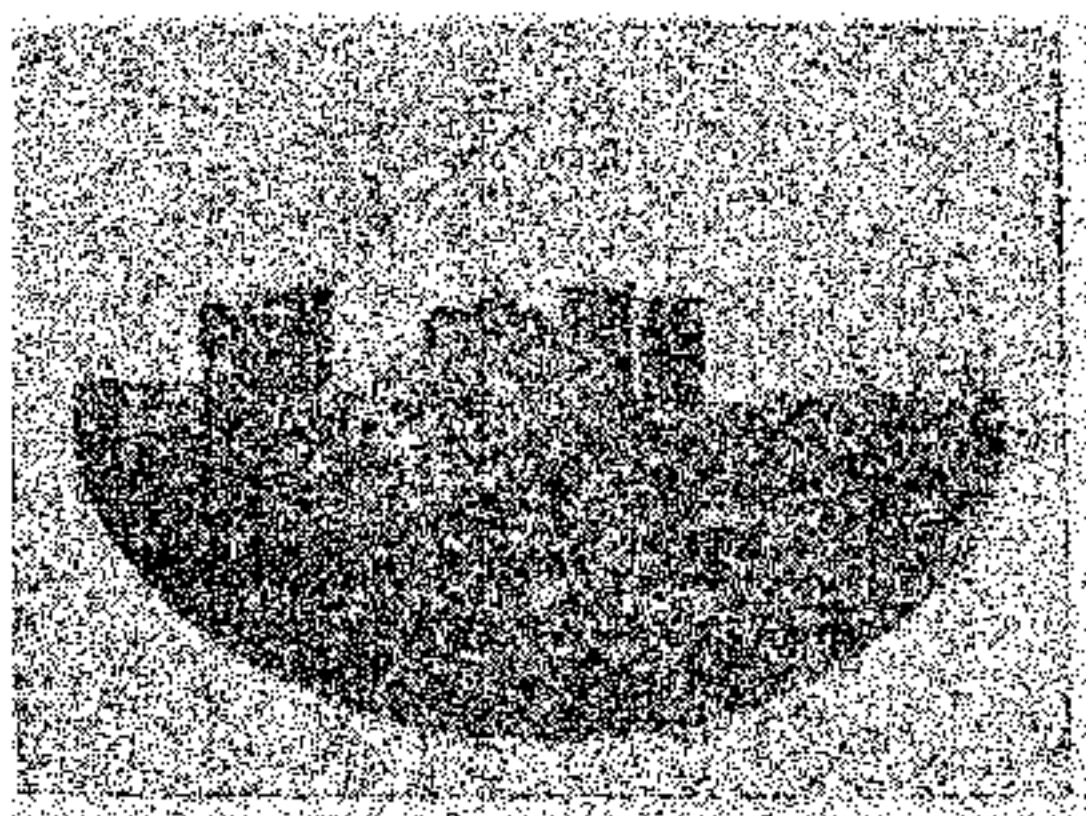
اثری هم از شرف الدین علی در چاهخانه جنب مسجد میرچقماق بوده که اکنون دیده نمیشود و آن اشعاری بوده که اینست (مطلع آن)
شکر آرزو و زچرخ و گردش ماه
بوسف ما نمود جلوه ز جلاله

همه این اشعار در تاریخ جفری و جدید هست و نظیر آن هم از قریحه همان مرد بزرگ در مسجد جمعه بوده و از آنجا که آب انبار و بادگیر و چاه آب سرد در یزد از لوازم زندگی بوده شرف الدین علی در تاریخ آنگونه ابنیه مهارتی بسزای داشته و در اغلب بناهای مهم اشعاری پیدا دگر گذاشته که اندکی از آنها باقی مانده است

بهره یزد از جهان زنان - بویشره مهد علیا

یزد در چند دوره از جهان زنان بهره مند شده که نخستین آنها مهرنگار دختر انوشیروان بود در ابنیه باستانی و دوم ایشان ارسلان خاتون سلجوقی بود و فاطمه خاتون حرم امیر چقماق که در دوره او کامیابی دیگری هم از سفر مهد علیا بطور فوق العاده بدارالعباده رسید است و زنان دیگر هم باین شهر و مردمش مساعدتهائی کرده اند که بعداً ذکر خواهد شد اما فاطمه خاتون بطوری که اشاره شد از بانوان محترمی بود که دست گرمش باز بود شیلان شاهانه داشت و طویلهای خسر و آنه همه روزها از عالی و دانی و زن و مرد دگر و هی در مهمانخانه اش حاضر میشدند و نیز در بذل بفقراء و اراذل و ایتام خود داری نداشت و هنگامی لطفش عام و اگر امش تمام شد که بکوشش امیر شهر یزد بقدم ملکه مهد علیا بیگم سلطان تیموری مفتخر شد و این دعوت از طرف امیر چقماق بعمل آمده پذیرفته شد و ملکه با امیر محمد مشهور بمبرک فرزند ارشد امیر و فاطمه خاتون که بیان حالش مشر و حتر خواهد آمد بیزد سفر نمود و یزدیان را قرین مباحثات ساخت و بتشویق امیر و حرمش مردم شهر از زن و مرد باستقبال وی شتافتند و باشکوه و جلالی زائد الوصف ملکه را وارد کردند ملکه از حسن استقبال یزدیان بسی خشنود شده دست گرم گشاد و ببذل مردم خروارها قماش یزدی و از پارچه های حریر و تافته که بافته دست خود یزدیها بود بقیمتهای گزاف

خریداری کرد و همراهان خود را هر دم بخربد اجناس یزد بی چانه و مبصری
 توصیه میکرد و این موافقت از حد مراقت بی عوض بهتر بود بجملاً چنان رونقی
 بکار بافندگان و صنعتگران داده شده که احدی از بافنده و تاجرو دستفروش
 و قصار و نقش بند و نقاد بی بهره نماند پس از مدتی اقامت با آخره هوای
 دیدارش بر سر برادرش (امیرزاده محمد) افتاده خواص خود را بیزد
 فرستاد و خواهر را بقم طلبید و بار دیگر هم در ورود آنان بازار نقود
 روانی یافت و بقیه دار و بود و تار و پود بافندگی بازار میباده شد و بعد از
 ایامی چند محل زربین بستند و خواهی سرایان محرم با کهنه امیران محترم
 اسبهای یدک و جنیبت حاضر کردند و چندین قطار اشتر و استر برای بنه و
 خرگاه واقمشه و امتعه آماده نمودند و ملکه را با فاطمه خاتون حرکت دادند
 و امیرا موریزد را بفرزند خود امیر محمد میرک محمول کرده خود بهمراه
 ایشان بقم رفت مردم قم نیز قیامی شایان کرده شهر را آئین بستند و ملکه



بقعه سنی فاطمه

را با فاطمه خاتون پیشباز کرده بکمال جلال و رود دادند و یکماه امیر
 با حرمش در قم اقامت کرد سپس بدرود گفت و بیزد بازگشت - و ملکه
 با برادرش مقیم قم گشتند و بازمردم در مراجمت امیر و حرمش شادی آغاز
 کرده به پیشباز رفتند و امیر با حرمش در کوی دهوک فرود آمدند و آن
 کوی از آن زمان تا کنون بمحله میرچتماق مشهور است و ایشان بیزدیان

خانه خواه شده در هر بزم و خانقاه برادر وارمی نشستند و تا بودند مردم در سایه شان آسوده بودند و خودشان هم آسایش داشتند و فاطمه خاتون بقعه برای مدفن خود در برابر مسجد ساخت که اکنون يك كوچه عقب میدان واقع شده و لی روبروی مسجد است و اغلب مردم آنرا نمیشناسند مگر بنا مستی فاطمه و گمان میکنند امامزاده است درحالی که همان سنی فاطمه خاتون حرم امیر چقماق است و از غرائب اینکه ابد آثار قبر در آن بقعه نیست و معلوم است که مردم آن دوره بقاعده صدر اسلام معتقد بودند که نباید قبر از زمین برآمده تر باشد مانند عقیده کنونی و هابی ها

چاهخانه مسجد میر چقماق

چنانکه اشاره شد چاهخانه مسجد میر چقماق هم مهم بوده و زینت‌هایی داشته که اکنون اثری از آن نیست ولی گویا چاهخانه که در ب شرقی مسجد است از همان بنیان است و در کتاب جفری اشعاری درج است که از قریده خود مؤلف (سید جلال الدین جفری) بوده متعلق بچاهخانه مسجد میر چقماق و مضرض است که این چاهخانه را حرم امیر سنی فاطمه ساخته است آن اشعار هم با کاشی تراشیده بر سر در چاهخانه منقوش بوده است و محو شده (چند فردش اینست)

ای زلال تو راحت دل و جان	در تن تشنگان چو روح روان
کونری یار حیق یا تنیم	زمزمی یا که چشمه حیوان
و من الماء کلشی حی	الحق آمد ترا از حق در شرف
چون بر آئی ز چاه یوسف و ار	تازه گرد دزد تو دل اخوان

امیر شمس الدین محمد میرک

امیر محمد میرک ملقب بشمس الدین ارشدا ولادا میر چقماق بودا یامی

دریز د بنیابت پدر حکومت کرد د و سه سال هم مستقلا بعد از وفات امیر و فاطمه خاتون دریز د زمام فرمانداری را در دست داشته در اخلاق حسنه و بذل و کرم نعم الخلف بوده و از پدر و مادر بهره داشته ا بنیه هم ساز داده و از آنجا که تولیت مسجد و اوقاف آن با وی بوده از عایدات اوقاف چند حیاط و باغ و سا باط در اطراف دیوانخانه ساخته و آنها را بر خطیب و مؤذن مسجد و حفاظ قرآن وقف کرده و از جمله در راه خراسان ده محمد از بنا های اوست که هم اکنون از دهات معتبریزد است و بعنوان وقفیت از صدقات جاریه امیر محمد میرک باقی است

امیر غیاث الدین علی

امیر غیاث الدین علی فرزند سید شهاب الدین الحسینی مشهور بمر ترضی اعظم در همان اوقات که مسجد میر چقماق زیر ساختمان بود خانه و بادگیری بسیار عالی بنا کرد و باغ و دیوانخانه آبر و مندی ساخت و قصیده توحیدیه خواجوی کرمانی را بر کتیبه آن نقش نمود و اشعار شرف الدین در وصف بادگیر آن بر پیشانی بادگیر جاداده و یکی از منازلی که بقدم ملکه مهد علیا مزین شد آن منزل بود که تازه از زیر دست معمار در آمده بود و این در سال ۸۴۳ بوده که شرف الدین کلمه (چرخم) و آب رخم - را تاریخ آن ساخته گوید

خواجه وطن در حرم دادگیر
جام طلب دولت جم بادگیر
داشت نهان گنجی از اندازه بیش
خواست که ظاهر کند اسرار خویش
خواهش بی علتش از فیض عام
کرد بنا خانه و شد تا تمام
خانه مگو عالمی آراسته
روضه آماده و پیراسته
فرش بدیعی بفر از استوار
سقف رفیعی چو فلک زرنگار
(۵۶ فرداست) در تاریخش گوید

چرخم - از آن گلبن تاریخ شد
آب رخم - منبت این بیخ شد

منار تکیه امیر چقماق

اغاب یزدیان از گزارش میدان میر چقماق بی خبر ند و بیشتر از عابرین از میدان و منار هر دو لهند الا لازم است تذکر داده شود که میدانی در ب مسجد بوده و ای بطرز حسینی که اکنون هست نبوده آقا محمد رشتی که از ملاکین و متعینین یزد است میگوید حسینی را جد من حاجی ابوالقاسم رشتی ساخته است در اینکه مرحوم حاجی ابوالقاسم از تجار معظم بوده و صدقات جاریه هم در یزد داشته شبهه نیست بناء بر این تکیه میر چقماق چند ان قدیم قدیم نیست منتهی یکقرن و نیم است که ساخته شده اما منار فقط تا قفسه آن که در زیر عکس نشان داده شد با تکیه ساخته شده بود و بعد کسی جرئت نداشت منار را از بالا برد تاسی و چند سال پیش از این که استاد محمد بناء سبخت همان استاد محمد یکه شرح طغیانش در دوره مشروطه و حکمرانی چهل روزه اش خواهد آمد اما ناگفتندند که استاد محمد از مال خود بنا ساخت بلکه خرجش را مرحوم حاجی آقائی عطار داد و استاد محمد که بسیار قوی بدلی بود جرئت بنحو داده ساختن آنرا که خالی از اشکال نبود عهده دار شد و هبت عکس قفسه که با تکیه ساخته شده بوده و عکس منار در محل خود درج است اکنون که ذکری از شرف الدین علی شد بموقع است که ترجمه از حیات و حالش بیان شود

شرف الدین علی یزدی

اگر چه در طی احوال شعراء ذکری از او خواهد شد ولی بطوریکه اشاره شد باید دانست که در یزد بنام شرف الدین علی اشخاص متعدد دی بوده اند که از آن جمله سه نفر شان متعین و مهم و تارینخی بوده اند نخست سید گل سرخ که مقبره اش بیرون دروازه سرچم واقع است و ذکر شد که او سید عالی نسبی بوده است از مراجع مهمه اهل علم و ادب و منسوب بسید رکن

الدین بزرگ و عبا را تی که از او حقه قبرش استخراج شده بود ذکر شد و او در او آخر قرن ششم تا اوایل قرن هفتم میزیست.

دوم شرف الدین عینی فرزند شیخ حاجی است و شیخ حاجی ذکر شد که بسلسله مشایخ صوفیه از شیخ علی بلیمان و شیخ اندیان تا برسد بشیخ دادا محمد ارادنی شایان داشته مهمترین فرزندان شرف الدین علی است که صاحب ظفرنامه تیموری است این مرد از نوابغ دوران بوده در ادب سفینه بوده بی نظیر و در تاریخ نخبه بی عدیل چند آنکه اشعار و گفتارش در کتب تاریخ مورد استشهاده است دلالت واقع شده بسیاری از آنها در حبیب السیر و تاریخ گزیده مذکور و در تذکره دولتشاه و دیگر تذاکر از شعرای مشهور و سرایندگان و نویسندگان معروف شمرده شده گویند شرف الدین علی بعد از پدرش محض افتخار و وظیفه پدر را عهده دار شد و چندی بر سر قبر شیخ اندیان خدمت کرد و بد کرد و مراد و مراد قبه پر داخت و بعد بمقاماتی رسید که مغبوط همگنان شد در هر صورت مردی کامل بوده و میتوان گفت نه تنها مفخر یزدی بلکه مفخر ایرانست اگر نگوئیم در شرق هم نظیر کم داشته در مراتب عرفان و سیر و ساوک بجائی رسید که بعضی بعد از شاه نعمت الله با و نظری داشتند ولی او خود نیز در فرزندان شاه خاضع بود و ایشات هم نهایت احترام از او منظور میداشتند و او را محذومی خطاب میکردند و خانقاهش در تفت قرب عمارت شاه ولی بوده و هم اکنون بن آن کوی بمحله خلف خانقاه مشهور است در تواریخ ذکر است که چون امیرزاده سلطان غیاث تیموری کوس استقلال گرفت آوازه او را شنیده طالب ملاقاتش شدند بیان گفتند شرف الدین عینی یزدی دعوت شاهان را نپذیرفته همواره در جوار محمد و مژگان است (اولاد شاه نعمت الله) و اگر دعوت شما را اجابت ناید امری شکفت است محملاً امیرزاده محمل و استر و غلامان و پیشگشها و تحف نزد وی فرستاده او را بهر نحو بود بنحو خود کشانید در موقع ورود قم تمام علماء و قضاة و اشائان